

نگاهی گذرا به سیره ی قرآنی حضرت جواد الائمه علیه السلام

<"xml encoding="UTF-8?">

حضرت جوادالائمه (ع) همانند دیگر حضرات معصومان (ع)، جان و روحش با کلام الهی (قرآن) مأنوس و همدم بود، به گونه ای که یکی از القاب آن امام همام را ترجمان القرآن (1) ذکر کرده اند. امام جواد (ع) بر این باور بود که آیات قرآن باید در جامعه فراگیر شود و تمام مسلمانان در گفتار و رفتار و استدلالهای روزمره خود از این کتاب و معارف بلند آن بهره گیرند، به همین جهت سعی می کرد که در گفتگوها و معاشرت و برخورد با مردم به آیات قرآن استناد کند. هنگامی که آن حضرت با خیل مردمی که به دلیل سن کم او در امر امامتش به حیرت افتاده بودند روبه رو شد، با روشهای مختلف و با استناد به آیات الهی به پاسخگویی و زدودن شبهات و ذهنیات پرداخت.

علی بن اسباط، یکی از یاران امام رضا و امام جواد علیهماالسلام می گوید: روزی به محضر امام جواد (ع) رسیدم، در ضمن دیدار، به سیمای حضرت خیره شدم تا چهره (قیافه) او را به ذهن خود سپرده، پس از بازگشت به مصر برای ارادتمندان آن حضرت بیان کنم. (2) درست در همین لحظه، امام جواد (ع) که گویی تمام افکار مرا خوانده بود، در برابر من نشست و به من توجه کرد و فرمود: ای علی! همانا خداوند درباره امامت، حجت آورده همانطور که درباره نبوت حجت آورده است. خداوند درباره حضرت یحیی (ع) می فرماید: ...وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛ (3) ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم. و درباره حضرت یوسف (ع) می فرماید: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا؛ (4) هنگامی که او به حد رشد رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم. و همچنین درباره حضرت موسی (ع) می فرماید: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا؛ (5) و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم.

بنابراین، همانگونه که ممکن است خداوند، علم و حکمت را در سن چهل سالگی به شخصی عنایت کند، ممکن است همان حکمت را در دوران کودکی نیز عطا کند. (6) در موردی دیگر، امام جواد (ع) در پاسخ اعتراض کنندگان، این آیه را خواند: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...؛ (7) بگو: این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنم.

امام جواد (ع) به عنوان پاسدار حریم وحی از تفسیرهای نابجا و غیر عقلانی آیات قرآن جلوگیری کرده و علماء و دانشمندان را به سوی فهم صحیح آیات قرآن راهنمایی می فرمود. در اینجا به دو مورد اشاره می کنیم:

1. روزی در مجلس معتصم، برخی از دانشمندان به آیه ای استناد کرده و یک حکم شرعی صادر نمودند. امام جواد (ع) که در آن جلسه حضور داشت، خطای آنان را گوشزد نموده و تفسیر صحیح را برای حاضران بیان نمود. تفسیر عیاشی ماجرای آن مجلس را چنین آورده است: در زمان معتصم عباسی، عوامل خلیفه عده ای دزد را - که راههای عمومی در بین شهرها را برای مسافرین و کاروانهای حج نا امن کرده بودند - دستگیر کرده و از مرکز

خلافت در مورد چگونگی مجازات آنان خواستار دستور بودند. خلیفه در مورد این حادثه حساس، مجلس مشورتی تشکیل داده و از دانشمندان عصر، کیفیت اجرای حد شرعی را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در این مورد بهترین راهکار است، آنجا که می فرماید: **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ؛** (8) کیفر کسانی که با خدا و رسول او به جنگ و محاربه برمی خیزند و در روی زمین در اشاعه فساد تلاش می کنند، این است که: اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر قطع شود و یا این که از سرزمین خود تبعید گردند.

آنان به خلیفه پیشنهاد کردند طبق این آیه، یکی از کیفرهای فوق را در مورد تبهکاران انتخاب کند. معتصم عباسی در همان جلسه از امام جواد (ع) نیز نظر خواست. آن حضرت اول از اظهارنظر خودداری کرد، اما وقتی که با اصرار خلیفه مواجه شد، نظر خود را چنین اعلام کرد: اینان در استدلال به آیه شریفه خطا کردند. استنباط حکم شرعی از این آیه شریفه دقت

بیشتری می طلبد و باید تمام جوانب مسئله در نظر گرفته شود و نسبت به جرمهای مختلف، کیفرها فرق می کند؛ زیرا این مسئله صورتهای مختلف و احکام جداگانه دارد:

الف) اگر این راهزنان فقط راه را ناامن کرده اند؛ نه کسی را کشته و نه مال دیگری را به غارت برده اند، مجازات آنان فقط حبس است و این همان معنای نفی از ارض است.

ب) اگر راه را ناامن کرده و افراد بی گناهی را کشته اند، اما به مال دیگران تجاوز نکرده اند، مجازات آنان اعدام است.

ج) اگر امنیت را از راههای عمومی سلب کرده، انسانهای بیگناه را کشته و مال مردم را نیز به غارت برده اند، کیفر آنان باید سخت تر باشد؛ یعنی اول دست و پایشان را به عکس یکدیگر قطع می کنند، پس به دار مجازات آویخته می گردند.

معتصم این نظریه را پسندیده و به عامل خود دستور داد، طبق نظر امام جواد (ع) عمل کند. (9)

2. زرقان، یکی از دوستان صمیمی احمد بن ابی داود، قاضی بغداد بود. او می گوید: روزی دوستم احمد را دیدم که از مجلس معتصم - هشتمین خلیفه عباسی - می آید؛ اما خیلی افسرده و ناراحت است. گفتم: چرا این قدر ناراحت و افسرده ای؟ پاسخ داد: امروز در مجلس خلیفه، ابوجعفر ابن الرضا (ع) چنان مرا عاجز و درمانده کرد که آرزو کردم، ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم و مثل چنین روزی را نمی دیدم!! گفتم: مگر چه شده؟ گفت: امروز در مجلس خلیفه نشسته بودیم، شخصی را به اتهام دزدی پیش خلیفه آوردند و او به سرقت اعتراف کرد. در این حال، معتصم به دانشمندان و فقهای مجلس رو کرده و گفت: چگونگی اجرای حد الهی بر این دزد را بیان کنید! دست او را چگونه قطع کنیم؟

من گفتم: دست دزد را باید از مچ قطع کرد. خلیفه پرسید، به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آن که دست، انگشتان و کف تا مچ را شامل می شود و خداوند در آیه تیمم فرموده: **فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ؛** (10) (با خاک پاک تیمم کنید) از آن، بر صورت (پیشانی) و دستها (تا مچ) بکشید.

بسیاری از علماء در این نظریه با من موافقت کرده و آن را تأیید نمودند. اما عده ای دیگر گفتند: باید دست را از آرنج برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتند: به دلیل آیه وضو که می فرماید:

فَاغْسِلُوا وُجُوْهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ؛ (11) (هنگام اقامه نماز) صورت و دستها را تا آرنج بشویید. خداوند متعال حدود دست را در این آیه تا آرنج معین کرده است. برخی نیز فتوا دادند که: باید از شانه،

دست را قطع کرد و استدلال می کردند که دست از انگشتان تا شانه را شامل می شود.

خلیفه با مشاهده اختلاف آراء در میان فقها متحیر شده و به محمد بن علی علیهما السلام رو کرده و گفت: ای ابا جعفر! در این موضوع شما چه می گویید! او پاسخ داد: علماء گفتارهای خود را بیان کردند و شما شنیدید؛ مرا از بازگو کردن نظریه ام معاف بدار! خلیفه گفت: شما را به خدا سوگند نظر خود را در این موضوع بیان کنید.

امام جواد (ع) فرمودند: اکنون که قسم دادی، به ناچار نظر خود را می گویم: این حدود که علمای مجلس تعیین کردند صحیح نیست، بلکه باید چهار انگشت او، بدون انگشت ابهام، بریده شود.

خلیفه گفت: دلیل شما برای این مدعا چیست؟ حضرت پاسخ داد:

پیامبر اکرم (ص) فرموده است: السجود علی سبعة اعضاء: الوجه واليدين و الركبتين والرجلين؛ سجده با هفت عضو انجام می شود: پیشانی، دو (کف) دست، دو زانو و دو (انگشت ابهام) پا. ای خلیفه! هرگاه دست را از مچ، یا از مرفق جدا کنند، دیگر دستی برای سجده باقی نمی ماند؛ در صورتی که خداوند متعال در قرآن می فرماید: و انّ المساجد لله؛ مواضع سجده مخصوص خداوند است. و هر چه برای خدا باشد بریده نمی شود. معتصم از این استدلال قرآنی شگفت زده شد و آن را تصدیق نمود. آنگاه دستور داد انگشتان دزد را طبق نظر امام (ع) ببریدند.

(12)

پی نوشت ها :

1. بحارالانوار، ج 102، ص 22، ح 12.

2. از سخن علی بن اسباط استفاده می شود که آن حضرت در آن زمان پیروانی هم در مصر داشته است و آنان علاقه مند بوده اند با خصوصیات جسمی حضرت آشنا شوند.

3. سوره مریم، آیه 12.

4. سوره یوسف، آیه 22.

5. سوره قصص، آیه 14.

6. اصول کافی، ج 1، ص 384.

7. سوره یوسف، آیه 108.

8. سوره مائده، آیه 33.

9. تفسیر العیاشی، مکتبة العلمیة، تهران، ج 1، ص 315.

10. سوره مائده، آیه 6.

11. همان.

12. وسائل الشیعه، ج 28، ص 253.